

راه مستقیم و باریک از شما می‌پرسم: آیا همین کافی است؟ بدانید که من به شما می‌گویم: چنین نیست، زیرا شما تنها بخاطر ایمان تزلزل ناپذیر خود به کلام مسیح و اتکای کامل به شایستگی‌های او، که قادر به نجات شماست، تا این حد به پیش آمده‌اید. (۲۰) از این رو باید با عقیده‌ای استوار به مسیح، با امید روشن و کامل و عشق به خدا و بشریت گام بردارید. بنابراین اگر با برخورداری از کلام مسیح به پیش گام بردارید و تا به آخر تاب آورید، بدانید که بفرموده پدر، حیات جاودان خواهید یافت. (۲۱) و اینک برادران عزیزم بدانید که راه این است و در زیر آسمان جز این نام و نشانی دیگر نیست که در پرتو آن آدمی بتواند در ملکوت الهی رستگار گردد و اکنون بدانید که این است آموزش مسیح و تنها تعالیم حقیقی پدر و پسر و روح القدس که خدائی واحدند و بی پایان. آمین.

باب سی و دوم

دنباله پیشگویی‌های نافی - زبان فرشتگان - مقام روح القدس.

(۱) و اکنون همانا، برادران عزیزم، من تصور میکنم که در دل با خود می‌اندیشید که از پی ورود به راه مستقیم چه باید بکنید. ولی از چه رو باید در دل با خود اندیشه کنید؟ (۲) آیا سخن مرا بیاد می‌آورید که به شما گفتم: پس از آن که به فیض روح القدس نائل آمدید، به زبان فرشتگان سخن خواهید گفت؟ و اکنون شما جز در پرتو روح القدس چگونه میتوانید به زبان فرشتگان سخن گوئید؟ (۳) فرشتگان به نیروی روح القدس سخن می‌گویند. لذا آنها سخنان مسیح را بازگو میکنند. از این رو من به شما گفتم که با سخنان مسیح دلشاد باشید. زیرا سخنان مسیح آنچه را که باید انجام دهید به شما خواهد گفت. (۴) لذا حالا که این سخنان را با شما در میان گذاشتم، اگر قادر به درک آنها نیستید، از آن جهت است که نه می‌رسید و نه در می‌کوید، لذا به نور نمی‌رسید و در ظلمت نابود میشوید. (۵) بدین ترتیب همانا، بار دیگر به شما می‌گویم که اگر از راه مستقیم وارد شوید و به فیض روح القدس نائل آئید، او آنچه را باید انجام دهید به شما خواهد گفت. (۶) آگاه باشید که این است اصول مسیح و

اصول دیگری درکار نخواهد بود تا زمان ظهور او در بدن، و آن زمان که خود را در جسم بر شما آشکار گرداند چیزهایی را که به شما میفرماید رعایت خواهید نمود. (۷) و اینک این بنده، نافی، نمیتوانم بیش از این در این باره چیزی بگویم، چون روح القدس مرا از این کار باز میدارد. من از بی ایمانی و شرارت و جهل و سرکشی آدمیان غرق در اندوهم، زیرا آنها در پی کسب دانش نیستند و زمانی که دانش شگرف در کمال سادگی به آنها عرضه میشود، از درک آن عاجزند. (۸) و اینک برادران عزیزم، گمان میکنم که شما هنوز در دل با خود می اندیشید و متأسفم که باید در این باره سخن گویم، زیرا اگر شما به آن روح گوش فرا دهید، که به شما می آموزد که دعا بگذارید خواهید دانست که باید دعا بگذارید، زیرا آن روح شریر به آدمی دعا نمی آموزد، بلکه به او تعلیم میدهد که دعا نگذارد. (۹) اما همانا، من به شما میگویم که باید همیشه دعا بگذارید و سستی به خود راه ندهید. و به هر کاری که جهت خداوند دست میزنید، ابتدا به سوی پدر و بنام مسیح دعا کنید تا او عمل شما را تقدیس کند و به نیک فرجامی روانتان انجامد.

باب سی و سوم

گواهی نافی بهناگام وداع - توانائی نافی در نوشتن در حد سخن گفتنش نمیرسد - نگرانی فراوان او برای قوم خود.

(۱) و اینک این بنده، نافی، نمیتوانم تمامی تعالیمی را که به قوم من آموخته شده اند به نگارش در آورم. از طرفی توانائی من در نوشتن در حد سخن گفتنم نمیرسد. زیرا آنگاه که انسان با نیروی روح القدس سخن میگوید، قدرت روح القدس کلام را بر قلوب آدمیان میرساند. (۲) ولی بدانید هستند کسانی بسیاری که بر ضد روح القدس دل سختی در خود پرورش میدهند. لذا آثار مکتوب را بدور می افکنند و آنها را ناچیز می شمردند. (۳) اما این بنده، نافی، نوشتنیها را نوشته ام و من آنها را بویژه برای قوم خود بسیار پر ارزش میدانم. زیرا پیوسته در روز برای آنها دعا کرده ام و در شب بخاطر آنها با چشمانی گریان و با ایمان به درگاه پروردگار استغاثه کرده ام و میدانم که او استغاثه مرا شنیده است. (۴) و

من آگاهم که خداوند متعال ادعیه مرا به سود قوم من به حساب خواهد آورد. و کلماتی را که با ناتوانی نوشته‌ام بر آنها قوی خواهد گردانید، زیرا آن کلمات، آنها را به کار نیک و میدارد، آنها را از سر گذشت پدرانشان می آگاهاند، و آنها را از مسیح سخن میگوید و آنها را ترغیب میکند که به او ایمان آورند و تا پایان، استواری نشان دهند تا به حیات جاودانی برسند. (۵) و به مقتضای سادگی حقیقت، با خشونت بر ضد گناه سخن میگوید. لذا هیچکس بر سخنانی که بنگارش در آورده‌ام خشمگین نمی شود، مگر کسی که زاده روح شیطان است. (۶) من سادگی را می ستایم. من حقیقت را میستایم. من عیسی خود را میستایم، زیرا او جانم را از دوزخ نجات بخشیده است. (۷) من به قوم خود محبت میورزم و به مسیح ایمانی عظیم دارم، باشد که در برابر کرسی عدل او جانهای بیشماری را منزه بیابم. (۸) من به یهودیان آری به یهودیانی محبت میورزم، که اهل سرمنشاء اصلی ما هستند. (۹) و همچنین من به غیر یهودیان محبت میورزم. اما بر هیچ يك از اینها امیدی نمیتوانم داشته باشم، مگر آنکه با مسیح از در آشتی در آیند و بدرون گذرگاه باریک در آمده، و در راه مستقیم که به حیات می انجامد قدم گذارند و تا پایان زندگی فانی خود در این راه گام بردارند. (۱۰) و اینک برادران عزیزم و نیز یهودیان، و ای جهانیان، به این سخنان گوش فرا دهید و به مسیح ایمان آورید و اگر این سخنان را باور ندارید به مسیح ایمان آورید. و اگر به مسیح ایمان آورید، به این سخنان نیز ایمان خواهید آورد، زیرا که آنها سخنان مسیح است که به من رسیده و به تمام آدمیان کردار نیکی می آموزد. (۱۱) و اگر اینها کلمات مسیح نباشند خود قضاوت کنید، زیرا مسیح با قدرت و شکوه عظیم خود به شما ثابت خواهد کرد که اینها سخنان اوست و در روز آخرت من و شما در برابر کرسی عدالت او خواهیم ایستاد و آنگاه شما خواهید دانست که او با وجود ضعفهای من به من فرمان داده است تا این مطالب را تحریر کنم. (۱۲) و من بسوی پدر و بنام مسیح دعا کنم تا در روز آخرت بسیاری از ما، اگر نه همه ما، در ملکوت او رستگار شویم. (۱۳) و اینک، برادران عزیزم، ای کسانی که از خاندان اسرائیل هستید و ای

جهانیان من چون کسی که از دل خاک فریاد بر میآورم سخن گویم، خدا حافظ تا آن روز پر شکوه که فرا خواهد رسید. (۱۴) و ای کسانی که نه از نیکی خدا نصیبی خواهید داشت و نه به سخنان یهودیان و نه به سخنان من و نه به سخنان بره خدا اعتنائی دارید، زنهار، با شما برای همیشه وداع گویم، زیرا این سخنان، شما را در روز آخرت محکوم می نماید. (۱۵) زیرا آنچه که من بر روی زمین شهادت بندم در محکمه عدل الهی علیه شما اقامه خواهد شد، که خداوند به من چنین فرمانی داد و من ناگزری به اطاعت از آن هستم. آمین.

کتاب انوش

پیمان خداوند درباره دستیابی بر تاریخچه تبار نافی - چگونگی و وضع جنگهای بین دو قوم.

(۱) و اما بعد .. این بنده انوش به دادگری پدرم واقف بودم، زیرا او مرا به زبان خود تعلیم داد و در پرورش من کوشید و از اندرزه‌های خداوند آگاهم ساخت. خجسته باد نام او. (۲) و من در باره تلاش خود در برابر خداوند پیش از آمرزش گناهانم با شما سخن خواهم گفت. (۳) بدانید که من از پی شکار حیوانات وحشی به بیشه زار رفتم و کلماتی را که غالباً از پدرم درباره حیات جاودان و سرور پارسایان شنیده بودم عمیقاً در دل داشتم. (۴) با اشتیاقی فراوان در برابر خالق خود زانو زدم و برای آمرزش روح خود با تضرع به درگاهش به عبادت و التماس سپرداختم و تمامی روز گریه و زاری کردم، و شبی که می‌آمد هنوز صدای خود را به سوی پروردگار بلند کردم. (۵) و آنگاه ندائی به من رسید که میگفت: انوش، گناهانت بخشوده شد و تو خجسته‌ای. (۶) و این بنده، انوش، میدانستم که خداوند دروغ نمیگوید. و به این ترتیب منزله از گناه گشتم. (۷) و گفتم که خداوند، این چگونه رخ داد؟ (۸) و در جواب به من گفت: بخاطر ایمانی است که تو به مسیح آورده‌ای، مسیحی که پیش از این ندیده بودی و نام او نشنیده بودی. سالها خواهد گذشت تا او خود را بر جهانیان ظاهر سازد. بنابراین براه شو! به سبب ایمانت شفا یافته‌ای. (۹) و اینک چنین گذشت که به شنیدن این سخنان در دل به رفاه برادران نافیانی خود اندیشه کردم. از این رو به خاطر آنان تمامی روح خود را بسوی خدا معطوف ساختم. (۱۰) و بدان هنگام که با روح خود در کشمکش بودم، همانا، ندائی ربانی دگر باره از خاطر گذشت که می گفت: برادرانت را مطابق کوششی که در پاسداری فرامینم نشان دهند، پاداش خواهم داد. من این سرزمین مقدس را به آنها داده‌ام و آن را نفرین نخواهم کرد، مگر به سبب گناهانشان، بنابراین همانطوریکه گفتم، با برادرانت رفتار خواهد شد و به عقوبت گناهان خود خواهند رسید. (۱۱) و به شنیدن این سخنان، ایمان این بنده، انوش، به خداوند راسختر شد و به خاطر برادران

لامانی خود مجدانه به درگاهش دعا کردم. (۱۲) و چنین گذشت که پس از آنکه مجدانه به درگاهش دعا کردم، خداوند به من ندا در داد که دعای تو به سبب ایمانت مستجاب خواهد شد. (۱۳) و این غایت مطلوب من از او بود، که هرآینه قوم من، یعنی نافیان مرتکب گناه شوند و به نحوی دستخوش نابودی گردند و لامانیان نجات یابند، خداوند در پناه قدرت سلاح مقدسش تاریخچه نافیان را حفاظت کند تا در روزگاران بعد به دست لامانیا افتد، باشد که موجب رستگاری آنان گردد. (۱۴) چه در حال حاضر کوشش ما در اعاده راستی در میان آنان به جایی نرسیده است و آنها با غضب قسم یاد کرده‌اند که در صورت امکان تاریخچه قوم ما و همچنین تمامی روایات پدرانمان را از میان ببرند. (۱۵) بنابراین با علم به اینکه خوداند سرور ما، قادر به حفاظت از تاریخچه ماست، دائماً به درگاهش استغاثه کردم. زیرا به من گفته بود که هر حاجتی از روی ایمان از او طلب کنم و امیدوار باشید که به نام مسیح دریافت خواهم کرد، مستجاب خواهد شد. (۱۶) و من ایمان داشتم و برای حفظ تاریخچه قوم خود به درگاهش تضرع کردم و او با من پیمان بست که در موقع مقرر تاریخچه قوم من به دست لامانیان خواهد رسید. (۱۷) و روح این بنده، انوش، به جهت پیمانی که خداوند با من بسته بود، آرامش یافت. (۱۸) و خداوند به من گفت: پدران تو نیز چنین حاجتی داشته‌اند و حاجت آنان در حد ایمانشان مستجاب خواهد شد. زیرا ایمان آنان چون ایمان تو بود. (۱۹) و چنین گذشت که این بنده، انوش، به میان قوم نافی رفتم و به پیشگونی حوادث آینده پرداختم و بر آنچه دیده و شنیده بودم شهادت دادم. (۲۰) و من شهادت میدهم که نافیان برای اعاده ایمان راستین در میان لامانیان مجدانه اهتمام ورزیدند، اما کوشش ما بیهوده بود و نفرت آنان شدت گرفته و به متابعت از نفس شیطانی خود، قومی وحشی و درنده خوی و خون آشام و بت پرست و ناپاک شده بودند، آنانکه غذای آنان گوشت حیوانات وحشی بود و چادرنشینی میکردند. کمربندی چرمین به کمر میبستند و با سر تراشیده در دشت و جنگل سرگردان بودند. هنر آنان در تیر اندازی و شمشیر و تبر زنی بود و بسیاری از آنان جز گوشت خام چیزی

نمیخوردند و پیوسته در صدد نابود ساختن ما بودند. (۲۱) و چنین گذشت که نافیان زمین را شخم زدند و به کشت انواع غلات و میوه‌ها پرداختند و به پرورش انواع دام از قبیل گاو و بز و بزکوهی و اسب دست زدند. (۲۲) و پیامبران زیادی در میان ما بودند، ولی این قوم قومی سرکش و دیر فهم بودند. (۲۳) و جز خشونت فوق‌العاده و تبلیغ و پیشگویی جنگ و منازعات و انهدام چیزی نمی‌دانستند، که پیوسته مرگ را به خاطر آنان می‌آورد و دوران انهدام ابدی و داوریها و قدرت خداوند و اموری از این قبیل آنان را همیشه به ترس از خداوند بر می‌انگیخت. من میگویم وضع درست بدین منوال بود و سادگی کامل در کلام آنان مانع از نابودی سریع آنها میگشت. و من بدینسان میتوانم از آنان یاد کنم. (۲۴) و در زمان حیات خود ناظر جنگهایی بین نافیان و لامانیان بوده‌ام. (۲۵) و چنین گذشت که دوران پیری من فرا رسید و یکصد و هفتاد و نه سال از زمانی که پدرمان لحي اورشليم را ترك کرد میگذشت. (۲۶) و من میدیدم که پایم لب گور است و باید با استظهار به نیروی الهی بر این قوم موعظه و نبوت کنم و بر طبق حقانیت مسیح به انتشار کلام او پردازم. و من در تمام ایام زندگانی خود به انتشار کلام او پرداخته‌ام و بیش از هر چیز دنیوی از آن لذت برده‌ام. (۲۷) و من بزودی در آرامگاه ابدی در کنار ناجی خود خواهم غنود، زیرا میدانم که با او می‌آسایم. و در آن روز که فنای من جامه ابدیت پوشد، شادمان خواهم گشت و خود را در پیشگاه پروردگار خواهم دید. آنگاه به چهره او با شادی خواهم نگریم، و او به من خواهد گفت: بسوی من به پیش آی! تو خجسته‌ای. در آرامگاه پدرم مکانی از برای تو آماده است. آمین.

کتاب موصایا

باب دوم

شاه بنیامین برجی میسازد تا از آنجا قوم خود را مخاطب قرار دهد - فرمانروائی عادلانه پادشاهی که از خدا میترسد.

(۱) و اما بعد... موصایا بر طبق فرمانی که پدرش به او داده بود از ساکنان سرتاسر آن مرز و بوم دعوت کرد تا در معبد گرد هم آیند و به سخنان شاه بنیامین گوش فرا دهند. (۲) جمعی کثیر در معبد حاضر شدند. انبوه جمعیت به حدی بود که به شمار نمیآمد، زیرا کثرت مردم فوق تصور بود و در آن دیار بتدریج رو به فزونی نهاده بودند. (۳) و آنان همچنین نخست زادگان گله‌های خود را به همراه خود برده بودند تا بر طبق شریعت موسی قربانی کرده، به رسم پیشکشی بریان کنند. (۴) و نیز خداوند، سرور خود را سپاس گویند که آنان را از سرزمین اورشلیم خارج نمود و از دست دشمنان نجات داد و مردانی دادگر را به تعلیم آنان گماشت و همچنین پادشاهی عادل را به فرمانروائی آنان برگزید که توانست صلح را در سرزمین زاراحملا مستقر سازد و به آنان تعلیم دهد که از فرامین الهی متابعت کنند و شادی نمایند به خداوند و هموعان خود عشق ورزند. (۵) و اما بعد... چون به معبد رسیدند گرداگرد آن خیمه زدند. هر کس با اهل بیت خود یعنی همسر، پسران و دختران و فرزندان آنان از بزرگ و کوچک در خیمه‌ای مجزا از خانواده‌های دیگر مستقر شد. (۶) و آنان گرداگرد معبد خیمه زدند و هر کس در خیمه خود که در آن رو به معبد بود میتوانست سخنان شاه بنیامین را بشنود. (۷) کثرت جمعیت به حدی بود که شاه بنیامین نتوانست در چهار دیواری معبد به تعلیم همه آنان پردازد. لذا دستور داد برجی بنا کنند تا مردم بتوانند سخنان او را از فراز برج بشنوند. (۸) و چنین گذشت که او از فراز برج با مردم شروع به سخن گفتن کرد، ولی به علت کثرت جمعیت صدای او به گوش همه نمیرسید. پس دستور داد سخنان او را بنویسند و در دسترس کسانی که صدای او را نمیشنیدند قرار دهند. (۹) و این است سخنانی که شاه بنیامین بر زبان آورد و نوشت: برادران من، ای کسانی که امروز در اینجا به گرد هم

آمده‌اید و به سخنان من گوش می‌دهید، من شما را به اینجا نخوانده‌ام که سخنانم را بازیچه انگارید، بلکه از شما می‌خواهم که با دقت گوش فرا دهید. گوش خود را باز کنید تا سخنانم را بشنوید و به من دل بدهید تا آنها را درک کنید و توجه کنید تا اسرار الهی بر شما مکشوف گردد. (۱۰) من شما را به اینجا نخوانده‌ام که از من بترسید و یا تصور کنید که من موجودی خارق‌العاده هستم. (۱۱) من چون شما در معرض هرگونه ناتوانی جسمی و فکری هستم. با این حال از طرف این قوم و به تقدیس پدرم و مشیت الهی به پادشاهی و فرمانروائی بر شما برگزیده شده‌ام تا در سایه قدرت بی‌همتای پروردگار تمام توانائی و تمام قوت و تمام نیروی فکری خود را در خدمت شما بکار بندم. (۱۲) من به شما می‌گویم با آن که عمری در خدمتگزاری به شما صرف کرده‌ام تا کنون به طلا و نقره و دارائی شما چشم نداشته‌ام. (۱۳) و اجازه نداده‌ام به سیاه چال زندان بیفتید و یا یکدیگر را به بردگی گیرید، و همچنین نگذاشته‌ام مرتکب قتل شوید یا به غارت و دزدی دست زنید و یا زنا کنید. شما را از هر کار ناشایستی بر حذر داشته‌ام و به شما تعلیم داده‌ام که فرامین الهی را به کار بندید و در اجرای آنها بکوشید. (۱۴) آنچه از دستم برآمده به شما خدمت کرده‌ام و نگذاشته‌ام زیر بار مالیات شانه خم کنید. از بروز حوادثی که تحملش برایتان گران بوده جلوگیری کرده‌ام و امروز شما خود شاهد مدعای من هستید که در آن باره سخن گفته‌ام. (۱۵) با این حال، برادران من، من برای خودنمایی به این کارها دست نزده‌ام و غرض از بیان این مطالب آن نیست که شما را متهم سازم، بلکه این مطالب را به شما می‌گویم تا بدانید که من امروز میتوانم با وجدان پاک در پیشگاه خداوند جواب بگویم. (۱۶) اینک، من به شما می‌گویم: این که گفتم عمر در خدمتگزاری شما صرف کرده‌ام منظورم خودنمایی نیست، زیرا حقیقت این است که من به خداوند خدمت کرده‌ام (۱۷) و اینک، من این مطالب را به شما می‌گویم تا حکمت آن را دریابید و بدانید که خدمت به هموعان در حقیقت خدمت به خداست. (۱۸) حال شما مرا پادشاه خود میخوانید. و جایی که من پادشاه شما هستم و به شما خدمت میکنم، آیا این وظیفه شما نیست که در

خدمت به یکدیگر بکشید؟ (۱۹) و نیز بدانید هنگامی که از من که پادشاه شما هستم و عمری در خدمتگزاری شما یا به عبارت دیگر در خدمتگزاری خداوند صرف کرده‌ام، قدردانی میکنید، آه، پس تا چه حد خدای آسمانی خود را سپاس خواهید گفت؟ (۲۰) من به شما برادران خود میگویم، که هرآینه اگرچه شما صمیمانه‌ترین سپاس و ستایش خود را به پیشگاه خداوند به جای آورید، خداوندی که شما را آفریده و شما را در پناه خود حفظ کرده و سبب شادمانی شما گشته و عامل برقراری صلح و صفا در میان شما بوده است، (۲۱) من به شما میگویم: اگر کمر به خدام خداوند ببندید، خداوندی که در آغاز شما را آفرید و به شما جان داد تا نفس بکشید و زنده بمانید و حرکت کنید و به اراده خود عمل کنید و در واقع آنی از حمایت شما دریغ نورزید، من به شما میگویم که حتی اگر تمام نیروی خود را در خدمتگزاری او به کار بندید، باز هم خدمتگزارانی شایسته نخواهید بود. (۲۲) و آگاه باشید که تنها چیزی که او از شما انتظار دارد آن است که فرامینش را به کار بندید و او به شما وعده داده است که اگر از فرامینش متابعت کنید در این سرزمین کامیاب خواهید شد و چون او هرگز از کلام خود عدول نمیکند، بنابراین اگر فرامینش را به کار بندید، به شما برکت می‌دهد و شما را خوشبخت میسازد. (۲۳) حال چون اولاً او شما را آفریده و به شما حیات بخشیده است، به این جهت مدیون او هستید. (۲۴) ثانیاً از شما میخواهد که فرامینش را به کار بندید و اگر چنین کنید بیدرنگ به شما برکت میدهد و به این ترتیب به شما پاداش میدهد. اما با این حال تا دنیا دنیاست شما مدیون او بوده و هستید و خواهید بود. پس از چه رو به خود میبایلد؟ (۲۵) اکنون من میپرسم: آیا میتوانید درباره خود چیزی بگوئید؟ من در پاسخ به شما میگویم: خیر، با آن که از خاک بوجود آمده‌اید، شما حتی نمیتوانید بگوئید که چون خاک هستید. اما بدانید که خاک هم از آن آفریدگار شما است. (۲۶) و حتی من که پادشاه شما هستم، امتیازی بر شما ندارم، زیرا که من هم از خاکم و شما می‌بینید که پیر گشته‌ام و عنقریب باید این کالبد فانی را به خاک مادری تسلیم کنم. (۲۷) لذا همانطوری که به شما گفتم که در خدمتگزاری به

شما کوشیده‌ام و با وجدانی پاك در پیشگاه پروردگار سربلند هستم، به همان گونه شما را به این اجتماع فراخواندم تا مورد ملامت قرار نگیرم و زمانی که در پیشگاه پروردگار به حساب اعمال شما رسیدگی میشود، تا مرا مسئول گناه شما نداند. (۲۸) و من به شما میگویم که شما را به این اجتماع فراخواندم تا در آخرین لحظات زندگی‌ام جامه‌ام را از خون شما پاك گردانم و با آرامش رخت از این جهان بر بندم و روح فنا ناپذیرم به سرایندگانی که در آسمانها در ستایش خداوند دادگر سرود میخوانند پیوندد. (۲۹) به علاوه به شما میگویم که شما را به این اجتماع فراخواندم تا اعلام کنم که از این پس قادر نیستم معلم و پادشاه شما باشم. (۳۰) و حتی در این لحظه که سعی میکنم با شما سخن گویم، تمام بدنم مرتعش است، ولی با استظهار خداوند، سرور ماست که میتوانم با شما سخن گویم و فرمان او را امروز به شما اعلام نمایم که پسر موصایا، پادشاه و فرمانروای شما خواهد بود. (۳۱) و اینک، برادران من، من از شما انتظار دارم که به شیوه گذشته عمل کنید. همان گونه که دستورات من و نیز دستورات پدرم را به کار بسته و خوشبخت شده و از اسیر افتادگی به دست دشمنان رهائی یافته‌اید به همان ترتیب اگر دستورات پسر من، یا به عبارت دیگر فرامین الهی را که او به شما ابلاغ میکند به کار بندید در این دنیا خوشبخت خواهید شد و دشمن بر شما چیره نخواهد گشت. (۳۲) اما ای مردم، زنه‌ار که مبادا در میان شما نزاعی در گیرد و از روح پلیدی که پدر موصایا، از آن سخن گفته است متابعت کنید. (۳۳) بدانید آن کسی که از روح پلید پیروی کند نفرین میشود. زیرا کسی که از روح پلید متابعت کند و در گناه خویش باقی بماند و بمیرد، روحش مستوجب لعنت و نفرین است و به عذابی بی پایان گرفتار میشود، زیرا بر ضد دانش خود از شریعت الهی سرپیچی کرده است. (۳۴) من به شما میگویم که در جمع شما کسی جز فرزندان خردسالان نیست که این مسائل را نداند و شما میدانید که تا ابد مرهون پدر آسمانی خود هستید و هر چه داشته‌اید و دارید از اوست و نیز تعلیمی درباره اسناد محتوی پیشگوئیهای پیامبران مقدس تا به زمان هجرت پدرمان لحي از اورشلیم کسب کرده‌اید. (۳۵) و نیز از روایاتی که پدران ما تا به

امروز نقل کرده‌اند مستحضرید و نیز در نظر داشته باشید که آنان درباره آنچه که خداوند فرمان داده بود سخن میگفتند. بنابراین در صحت و درستی آنها تردیدی نیست. (۳۶) و اینک، من به شما برادران خود میگویم: پس از آنکه بر این امور واقف گشتید، اگر از آنها عدول کنید و بر خلاف آنچه از آن سخن به میان آمد عمل کنید، که روح الهی را ترك میکنید و دیگر جانی در قلب شما نخواهد داشت تا شما را در طریق حکمت که به خیر و خوشی و سلامت شما می انجامد رهنمون باشد. - (۳۷) من به شما میگویم کسی که چنین کند، هم او از دشمن آشکار خداوند است بنابراین او از روح پلید متابعت میکند و خصم همه پرهیزگاری است و خداوند در وجود او جانی ندارد، زیرا خداوند را در معابد ناپاک جای نیست. (۳۸) بنابراین اگر چنین بنده‌ای توبه نکند و در خصومت با خدا باقی بماند و بمیرد، به حکم عدالت الهی روحش با احساسی زنده از گناه خود بیدار میشود و از پیشگاه الهی طرد میگردد و گناه و درد و اضطراب سر تا پای وجودش را فرا خواهد گرفت و این به مانند آتشی خاموش نشدنی است که شعله‌اش تا ابد زبانه خواهد کشید. (۳۹) و اکنون من به شما میگویم که بخشودگی شامل حال چنین بنده‌ای نمیشود، پس سرنوشت نهائی او تحمل عذابی بی پایان است. (۴۰) شما ای مردان پیر و جوانان و کودکان خردسالی که میتوانید سخنان مرا درك کنید و برای آنکه سخنانم را درك کنید با سادگی با شما سخن میگویم، دعا میکنم با عبرت گرفتن از سرنوشت ناگوار کسانی که مرتکب خطا شده‌اند بیدار شوید. (۴۱) به علاوه آرزومندم که سرنوشت خجسته و مسرت آمیز کسانی را که از فرامین پروردگاری کرده‌اند در نظر قرار دهید. زیرا بدانید که آنان هم در مسائل دنیوی و هم در مسائل معنوی از برکات الهی برخوردارند و اگر تا پایان وفادار بمانند، جایشان در بهشت خواهد بود و در آنجا در جوار خداوند از مسرتی بی پایان برخوردار خواهند شد. آه، بیاد داشته باشید، بیاد داشته باشید که اینها همه حقیقت است، زیرا که گفته سرور ماست.

باب سوم

بنیامین پادشاه به گفتار خود ادامه میدهد - پیشگونی دیگری درباره مسیح - نکاتی چند درباره کفاره.

(۱) و همچنین، برادران من، میخواهم توجه شما را به موضوعات دیگری که با شما در میان خواهم گذاشت جلب کنم. درباره رویدادهای آینده مطالبی دارم که میخواهم به شما بگویم. (۲) و مطالبی را که به شما میگویم، فرشته‌ای از جانب خدا بر من آشکار کرده است. فرشته به من گفت: بیدار شو! و من بیدار شدم و همانا او در پیش من ایستاد. (۳) و فرشته به من گفت: بیدار شو و به سخنانم گوش فراده، زیرا که آمده‌ام بشارتی بس شگرف به تو بدهم. (۴) زیرا که خداوند دعایت را مستجاب کرده و به پرسائی تو واقف است. مرا فرستاده است که به تو اعلام کنم که شادمان باشی و به قوم خود نیز اعلام کنی که آنان نیز سرشار از شادی باشند. (۵) زیرا بدانید زمانی که چندان دور نیست فرا خواهد رسید که خداوند قادر و فرمانروای مطلق ازلی و ابدی از آسمان به میان فرزندان آدم فرود خواهد آمد و در این خیمه خاکی مسکن میگزیند و به میان آدمیان رفته، به معجزاتی شگفت از قبیل شفا دادن به بیماران، زنده کردن مردگان، به راه انداختن لنگان، بینائی بخشیدن به کوران و شنوائی بخشیدن به کران و درمان انواع بیماریها دست خواهد زد. (۶) و او دیوان یا ارواح پلید را که در دل فرزندان آدم رخنه میکنند بیرون میراند. (۷) و اینک او وسوسه‌های نفسانی، درد جسمی، گرسنگی، تشنگی، و خستگی را به حدی که در توان بشر نیست مگر اینکه به مرگ او منجر میگردد بر خود هموار میسازد. زیرا بدانید که عذاب او به سبب شرارت و کردار ناپسند بندگان خود به حدی زیاد است که از مسامات او خون جاری است. (۸) و نام او عیسی مسیح است، پسر خدا، پدر آسمان و زمین، خالق همه موجودات از اول و مادرش مریم است. (۹) و اینک او به سوی بندگان خود میآید تا کسانی را که به نام او ایمان آورده‌اند رستگاری بخشد. با این حال چه بسا او را انسان معمولی بدانند و بگویند که دیوانه است، او را تازیانه زنند و به چهارمیخ بکشند. (۱۰) و او در روز سوم پس از مرگش پیا

خواهد خاست و بدانید که دربارهٔ جهانیان داوری خواهد کرد. و این وظایف به وقوع میپیوندد تا داوری عادلانه‌ای در مورد آدمیان انجام داده شود. (۱۱) زیرا بدانید که همچنین خون او کفاره گناهان کسانی است که در اثر تخلف آدم سقوط کرده‌اند، کسانی که بدون آگاهی از مشیت الهی مرده‌اند و یا از روی نادانی مرتکب گناه شده‌اند. (۱۲) اما وای، وای بر کسی که دانسته الیه خداوند گناه کند، زیرا که چنین بنده‌ای جز از طریق توبه و ایمان به سرور ما، عیسی مسیح، به رستگاری نایل نمیشود. (۱۳) و خدای تعالی پیامبران مقدس خود را به میان آدمیان فرستاده است تا این امور را بر تمام ملل و نسل و به همه زبانها اعلام کنند، تا بدین وسیله هر کس به ظهور مسیح ایمان آورد، گناهانش بخشوده شود و به شادی برین برسد، گویی که او هم اکنون در میان آنان است. (۱۴) و با این حال چون خدای تعالی میدانست بندگان سرکش بودند او شریعت موسی را از برای آنان وضع کرد. (۱۵) و آیات و شگفتیها و کنایه‌ها و اشاراتی درباره ظهور مسیح به آنان ارائه داد و پیامبران مقدس نیز در این باره با آنان سخن گفتند، با وجود این آنان سرسختی نشان دادند و قادر به درک حقیقت نبودند که شریعت موسی بدون کفاره خون مسیح سودی در بر ندارد (۱۶) و حتی اگر کودک خردسال هم مرتکب گناه میشدند آمرزش نمیافتند، ولی من به شما میگویم که آنان آمرزش یافته‌اند، زیرا هرآینه به سبب تخلف آدم یا بر حسب طبیعت خود سقوط کنند، خون مسیح کفاره گناهان آنان خواهد بود. (۱۷) بعلاوه من به شما میگویم: نه نامی دیگر نه طریقی دیگر و نه وسیله‌ای دیگر برای رستگاری آنان وجود دارد، جز نام مسیح و از طریق او که سرور قادر ماست. (۱۸) زیرا همان که او داور است و داوری او عادلانه است و کودکی که از دنیا میرود، نابود نمیگردد، ولی افراد بالغ اگر خضوع نکنند و چون اطفال کوچک نشوند و ایمان نیاورند که رستگاری بشر بوسیله کفاره خون مسیح، سرور ما بوده و هست و خواهد بود، سزاوار نفرین خواهند بود. (۱۹) زیرا انسان نفسانی از زمان سقوط آدم دشمن خدا شده است و تا ابد نیز چنین خواهد بود، مگر آنکه به ندای روح القدس پاسخ دهد و نفس خود را بکشد و از طریق

کفار مسیح، سرور ما، تقدیس میشود و چون کودکی شود که مطیع، رام، فروتن، صبور و سرشار از محبت و تسلیم مقدرات الهی است، درست به مانند فرزندی که فرمانبرداری پدرش میباشد. (۲۰) بعلاوه، من به شما میگویم: زمانی فرا خواهد رسید که تمام ملل و نسل در سرتاسر جهان به وجود مسیح بشریت پی خواهند برد. (۲۱) و بدانید که وقتی آن زمان فرا میرسد، به استثنای کودکان خردسال و کسانی که به توبه پناه ببرند و به نام قادر متعال ایمان آورند، احدی در پیشگاه خداوند بیگناه نخواهد بود. (۲۲) و حتی در این زمان، پس از آنکه بر طبق فرمان الهی این مسائل را به امت خود تعلیم دادی، حتی آن وقت بر طبق آنچه به تو یادآور شدم در نظر خداوند بیگناه شناخته نمیشوند. (۲۳) و این است پیام الهی که به فرمان او میباید به شما ابلاغ کنم. (۲۴) و خداوند چنین میفرماید: آنان در روز داوری شاهدی زنده بر ضد این قوم خواهند بود، در آن روزی که درباره اعمال نیک و بد همه قضاوت میشود. (۲۵) اگر در زمره بدکاران باشند، دورنمایی ترسناک از گناهان و تبهاریهای خود را خواهند دید و در پیشگاه خداوند خوار و سرافکنده میگردند و به وضعی نکبت بار و غذایی بی پایان دچار میشوند که راه بازگشت از آن را ندارند. به این ترتیب روح آنان لعنت و نفرین شده است. (۲۶) بنابراین به غضب الهی گرفتار میشوند و همچنان طوری که آدم به سبب خوردن میوه ممنوع سقوط کرد و عدالت درباره او اجرا شد، همانطور هم عدالت در مورد آنان به اجرا در خواهد آمد و هرگز مشمول بخشایش نخواهند شد. (۲۷) و عذاب آنان چون دریائی از آتش و گوگرد است که شعله‌های آن فرو نمینشیند و تا ابد به سوی آسمان زبانه میکشد. خداوند به من چنین فرمود. آمین.

باب چهارم

شاه بنیامین به سخنان خود خاتمه میدهد - شروط رستگاری - اتکای بشر به خداوند - آزادمنشی، تدبیر و کوشش توصیه میشود.

(۱) و اما بعد... وقتی شاه بنیامین به ایراد سخنانی که بوسیله فرشته الهی به او ابلاغ شده بود خاتمه داد، نگاهی به انبوه جمعیت افکند و مشاهده کرد که خوف

از خداوند آن چنان بر آنان مستولی شده است که همگی بر خاک افتاده‌اند. (۲) و در آن حالت آنان نفس خود را حتی خوارتر از خاک راه میپنداشتند و همه يك صدا فریاد بر می‌آوردند و میگفتند: بر ما رحم کن و به کفاره خون مسیح از گناهان ما درگذر، قلوب ما را پاك گردان، زیرا که ما به عیسی مسیح پسر خدا و آفریدگار آسمان و زمین و همه موجودات که بر ابنای بشر نازل خواهد شد ایمان آورده‌ایم. (۳) و چنین گذشت که پس از ادای این کلمات روح الهی بر آنان نازل شد و آنان به سبب آمرزش گناهانشان و نیز برای ایمان استوار به مسیح که بر طبق گفته‌های شاه بنیامین ظهور خواهد کرد به وجد آمدند و آرامش وجدان یافتند. (۴) و شاه بنیامین بار دیگر زبان به سخن گشود و به آنان چنین گفت: ای دوستان و برادران من، خویشاوندان و قوم من، مایلم باز دیگر توجه شما را به دنباله سخنانی که به شما در میان می‌گزارم جلب کنم تا آنها را بشنوید و بفهمید. (۵) زیرا بدانید که اگر اکنون به نیکی خداوند و به ناچیزی و بی‌ارزشی و زوال خود پی برده‌اید - (۶) من به شما می‌گویم: اگر به نیکی خداوند و قدرت بی‌همتای او و خرد و شکیبایی و حلم بی‌پایانش نسبت به ابنای بشر پی برده‌اید و نیز میدانید که کفاره‌ای از آغاز آفرینش پیش بینی شده است تا بدان وسیله کسی را که به خداوند توکل می‌جوید و در پاسداری فرامینش میکوشد و تا پایان عمر فانی خود ایمانی راسخ دارد - (۷) من به شما می‌گویم: چنین کسی با توجه به کفاره‌ای که از آغاز آفرینش جهان و از پی سقوط آدم برای بشر در گذشته و حال و آینده در نظر گرفته شده رستگار خواهد شد. (۸) و به این وسیله است که میتوان به رستگاری نائل شد. و راهی جز این برای رستگاری وجود ندارد و شروطی جز آنچه که ذکر شد وجود ندارد تا بدان وسیله بتوان به رستگاری رسید. (۹) به خداوند ایمان بیاورید. به هستی او ایمان بیاورید که او خالق همه موجودات آسمانی و زمینی است. ایمان بیاورید که او عقل کل است، که او قادر مطلق آسمان و زمین است. ایمان بیاورید که آدمی از درك آنچه بر خداوند آشکار است عاجز است. (۱۰) و همچنین ایمان بیاورید که برای آمرزش گناهانتان باید توبه کنید. و از گناه دوری جوئید، در

پیشگاه خداوند فروتن باشید و از صمیم دل طلب آمرزش کنید. و حال اگر به همه این امور ایمان دارید در بکار بستن آنها درنگ نکنید. (۱۱) همانطوری که پیشتر یاد آور شدم، باز دیگر به شما میگویم: اگر به شکوه خداوند و نیکی مطلق او پی برده‌اید و اگر از حب او مستفیض گشته‌اید و روحتان به سبب آمرزش گناهانتان دستخوش سرور مفرطی گردیده است، با این احوال آرزومندم که عظمت خداوند را بخاطر آورید و در همه احوال ناچیزی خود را از یاد نبرید و نیکی مطلق خداوند و حلم بی پایانش را نسبت به مخلوقات نالایق در نظر بگیرید و با کمال فروتنی در پیشگاه او خضوع کنید و هر روز او را به نام بخوانید و در ایمان به خداوند که به گفته فرشته آسمانی ظهور خواهد کرد ثابت قدم بمانید. (۱۲) و من به شما میگویم: اگر چنین کنید همیشه شادمان و سرشار از حب خداوند خواهید بود، گناهانتان را خواهد بخشود و با معرفت به شکوه خداوندی که شما را آفریده، با معرفتی که حق و حقیقت است رشد خواهید کرد. (۱۳) و در صدد آزار دیگران بر نخواهید آمد، بلکه با آنان در صلح و آشتی به سر برده، حقوقشان را مراعات خواهید کرد. (۱۴) و شما نمیگذارید که فرزندانان گرسنه یا برهنه باشند و نمیگذارید که از شریعت الهی سرباز زنند و با یکدیگر جنگ و جدال کنند و در اطاعت شیطان که مظهر گناه است و پدران ما از او به عنوان روح پلید و خصم همه پرهیزگاران سخن گفته‌اند در آیند. (۱۵) بلکه شما به فرزندان خود تعلیم خواهید داد تا در طریق راستی و هشیاری گام بردارند، به آنان تعلیم خواهید داد که یکدیگر را دوست بدارند و به یکدیگر خدمت کنند. (۱۶) و شما خود نیز به کسانی که به دستگیری شما نیازمندند یاری خواهید کرد و از مال خود به محتاجان خواهید بخشید و نمیگذارید مستمندی که دست نیاز به سوی شما دراز کرده نا امید شود و مرگ او را جایز نمی‌شموید. (۱۷) شاید بگویی که موجب تیره روزی او خود اوست و به این لحاظ دست از یاری او نگه میداری و از غذای خود به او ندهی و از مال خود چیزی به وی نبخشی و از رنجش نگاهمی، زیرا که میپنداری مجازاتش عادلانه است. (۱۸) ولی من به تو میگویم: ای بشر، هر کس چنین کند هم او دلیلی بارز

از برای توبه دارد و اگر از کرده خود پشیمان نشود و توبه نکند برای همیشه نابود میشود و سهمی در ملکوت الهی نخواهد داشت. (۱۹) مگر ما همه گدا نیستیم؟ مگر ما برای نیازمندیهای خود اعم از غذا و پوشاک، طلا و نقره و دارایی خود متکی به ذات پروردگار نیستیم؟ (۲۰) هان، حتی همین لحظه‌ای نام او را بر زبان آورده و برای گناهانتان طلب مغفرت کرده‌اید. آیا او دست رد به سینه شما زده است؟ خیر، او شما را آنچنان از روان خودپر کرده و دلشاد ساخته است که از فرط شعف قادر به تکلم نبوده‌اید. (۲۱) و اگر خداوندی که شما را آفریده است و زندگی و همه چیز خود را مدیون او هستید، هر چه را که پسندیده است از روی ایمان از او طلب کنید به شما عطاء می‌فرماید، پس چهقدر بیشتر بر شماست که تا می‌توانید از دارایی خود به دیگران ببخشید. (۲۲) و اگر شما دست رد به سینه کسی که برای نجات خود از مرگ به شما روی می‌آورد بزنید و او را محکوم کنید، چهقدر بیشتر محکومیت شما عادلانه می‌باشد؟ چه که در حقیقت دارایی شما از آن شما نیست، بلکه متعلق به پروردگار است که حیات شما هم از اوست، با وجود این از او کمک نمی‌طلبید و از کرده خود توبه کار نیستید. (۲۳) من به شما می‌گویم: وای بر چنین کسی که با دارایی خود نابود می‌شود. اینک روی سختم با اغنیا است که از مال دنیا بهره زیاد برده‌اند. (۲۴) و همچنین به تنگدستان یادآور می‌شوم: ای کسانی که توانگر نیستید، ولی معاش روزانه شما به حد کفایت تأمین است، منظورم کسانی است که چون غنی نیستند نمی‌توانند به مستمندان کمک کنند. من می‌خواهم ایشان در دل با خود بگویند که من چون غنی نیستم، انفاق نمی‌کنم، ولی اگر توانگر بودم از کمک دریغ نمی‌ورزیدم. (۲۵) اینک اگر در دل با خود چنین بگویید بی‌گناه هستید، وگرنه مقصرید و محکومیت شما عادلانه است، زیرا بر آنچه که ندارید طمع می‌ورزید. (۲۶) و اینک به سبب مطالبی که با شما در میان گذاشته‌ام، یعنی برای آمرزش گناهان خود و برای آنکه در پیشگاه پروردگار سربلند باشید از شما می‌خواهم که در حد استطاعت خویش به مستمندان انفاق کنید، گرسنگان را سیر نمایید، به برهنگان لباس بپوشانید، به عیادت بیماران بروید و

برای رفاه مادی و معنوی آنان بر طبق احتیاجاتی که دارند کوشش کنید. (۲۷) و متوجه باشید که این امور عاقلانه و از روی نظم انجام شود، زیرا انتظار آن نمی رود که کسی بیش از استطاعت خود بدوید. و مقتضی می باشد که انسان کوشش خود را به خرج دهد تا بتواند به پاداش آن برسد. پس همه کارها باید از روی نظم انجام شود. (۲۸) و من می خواهم که به خاطر بسپارید که هرگاه کسی از شما چیزی از همسایه اش به امانت بگیرد باید آن را بازگرداند همانطوریکه متفق بوده والا مرتکب گناه شده است، و چه بسا باعث تواند شد که همسایه اش نیز مرتکب گناه گردد. (۲۹) و بالاخره، من نمی توانم تمام گناهان را بشمرم، زیرا راه ها و وسایل ارتکاب گناه آنقدر زیاد است که به شمار نمی آید. (۳۰) همین قدر کافی است که بگویم اگر خود را نپایید و مواظب افکار و گفتار و کردار خود نباشید و فرامین پروردگار را به کار نبندید و به آنچه درباره ظهور مسیح شنیده اید ایمان نیاورید، حتی در پایان عمر خود نابود خواهید شد. و اینک ای آدمی به خود بیا تا فنا نشوی.

باب پنجم

تأثیر سخنان شاه بنیامین - توبه مردم و میثاق آنان با مسیح و خواندن آنان به نام او. (۱) و اما بعد... همینکه شاه بنیامین با پیروان خود این چنین سخن گفت، کسانی را به میان مردم فرستاد تا از نظر ایشان نسبت به سخنانی که ایراد کرده بود آگاه گردد. (۲) و آنان همگی يك صدا فریاد بر میآوردند که آری، ما به سخنانی که ایراد کرده ای ایمان آورده ایم و نیز به حقیقت و درستی آنها واقفیم، چه روز خداوند قادر متعال در قلوب ما تغییری عظیمی کرده است، بطوری که دیگر در خود انگیزه ای به بزهکاری نمی بینیم، بلکه میکوشیم که همیشه به کار نیک دست زنیم. (۳) و همچنین ما خود که از احسان بیکران خداوند و تجلیات روحش برخورداریم، چشم اندازی شگرف از حوادث آینده داریم و در صورت لزوم قادریم درباره همه امور پیشگویی کنیم. (۴) و به سبب ایمانی که به گفتار پادشاه خود داشته ایم به معرفتی شگرف نایل شدیم و از برکت آن این چنین شاد و فوق العاده مسرور باشیم. (۵) و ما آماده ایم با خدای خود پیمان بسته، به اراده

او عمل کنیم و باقی عمر مطیع فرامینی که صادر میفرماید باشیم، تا بقیه ایام گرفتار غذایی بی پایان، که فرشته آسمانی از آن سخن گفته است، نگردیم و به غضب الهی گرفتار نشویم. (۶) این پاسخی بود که شاه بنیامین از آنان توقع داشت. از این رو به آنان گفت: سخنان شما را پسندیدم و پیمانی که بسته‌اید، پیمان نیکو است. (۷) و اینک به سبب پیمانی که بسته‌اید در شمار فرزندان مسیح، و پسران و دختران او خواهید بود. زیرا بدانید که او در این روز بطور روحانی شما را تولید کرده است، زیرا شما خود میگویید که پس از ایمان آوردن به نام او در دلتان تحولی رخ داده است، از این رو شما فرزندان او هستید و دختران و پسران او به شمار می‌آید. (۸) و با رهبری او آزاد گشته‌اید و رهبر دیگری وجود ندارد که به معاضدت او بتوانید این آزادی را تحصیل کنید. نام دیگری که ناجی شما باشد وجود ندارد. از این رو می‌خواهم که نام مسیح را بر خود نهید، ای کسانی که با خدا پیمان بسته‌اید، مادام‌العمر مطیع او باشید. (۹) و چنین خواهد گذشت که هرکس چنین کند خود را در سمت راست خدا خواهد یافت. زیرا او میداند به چه نامی خوانده میشود، زیرا او را به نام مسیح خواهند خواند. (۱۰) اما آن کسی که نام مسیح را بر خود نهد به نام دیگری خوانده میشود. از این رو جای او در سمت چپ خدا خواهد بود. (۱۱) و همچنین می‌خواهم به یاد داشته باشید که این همان نامی است که گفته بودم به شما خواهم داد که هرگز محو نمی‌شوید، مگر اینکه به سبب نافرمانی، بنابراین هشیار باشید که نافرمانی نکنید تا نام او از ضمیرتان محو نگردد. (۱۲) من به شما می‌گویم که مایلم نام او را همیشه در ضمیر خود حفظ کنید تا خویشتن را در دست چپ خداوند نبینید، تا صدائی که شما را فرا میخواند بشنوید و تشخیص دهید و همچنین نامی را که به آن فراخوانده می‌شوید بشناسید. (۱۳) و چگونه است که فردی خداوند خود را بشناسد در حالی که به او خدمت نکرده، نسبت به او بیگانه و از افکار و مقاصد باطنی او به دور است. (۱۴) و همچنین آیا کسی از خر همسایه خود نگه داری میکند؟ من به شما می‌گویم: خیر. حتی نمیگذارد که خر همسایه با گله‌های خود تغذیه نماید، بلکه خر همسایه را به

بیرون میراند. من به شما میگویم: اگر نامی را که به آن خوانده میشوید نشناسید، دچار همین سرنوشت خواهید شد. (۱۵) از این رو آرزومندم که استوار و پایدار باشید و همسیشه خیر باشید تا با تأیید مسیح، خدای قادر متعال روانه بهشت شوید و در سایه تدبیر و قدرت و عدالت و رحمت او که آفریدگار همه موجودات آسمانی و زمینی و خداوند برتر همه است از رستگاری ابدی و حیات جاودان برخوردار شوید. آمین.

باب هفدهم

شهادت اینادی - هنگامی که در آتش مسوزد مکافات قاتلان خود را پیشگونی میکند - تسعیر آلمایا. (۱) و اما بعد... بدان هنگام که اینادی به این سخنان پایان داد، پادشاه فرمان داد تا کاهنان او را بگیرند و به حیاتش خاتمه دهند. (۲) اما کسی به نام آلمایا در میان آنان بود. آلمایا هم از اخلاف نافی بود. او جوانی بود که به سخنان اینادی ایمان آورده بود، زیرا آلمایا از شهادتی که اینادی به مناسبت گناهشان داده بود آگاهی داشت. از این رو نزد پادشاه شفاعت کرد تا بر اینادی خشم نگیرد و اجازه دهد تا وی با صلح و صفا آنجا را ترک کند. (۳) ولی پادشاه بیشتر خشمگین گشت و فرمود که آلمایا از جمع آنان اخراج گردد و غلامان خود را نیز در پی او فرستاد تا به حیاتش خاتمه دهند. (۴) ولی آلمایا از چنگ آنان گریخت و خود را از چشم مخفی ساخت. در ایامی که در خفا به سر میبرد سخنان اینادی را به نگارش درآورد. (۵) و چنین گذشت که پادشاه به نگهبانان فرمود که اینادی را محاصره و دستگیر و دربند کنند و به زندان بی افکنند. (۶) و بعد از سه روز و بعد از مشاوره با کاهنان خود، پادشاه فرمان داد که بار دیگر اینادی را به پیش او آورند. (۷) و پادشاه مخاطب به او گفت: ای اینادی ما اتهامی علیه تو داریم و تو مستحق مرگ هستی. (۸) زیرا که تو گفته‌ای: خدا خود بر آدمیان نازل خواهد شد و به این سبب تو محکوم به مرگ هستی، مگر آنکه تمام سخنان ناشایستی را که در باره من و قوم من گفته‌ای پس بگیری. (۹) آنگاه اینادی در جواب گفت: من به تو میگویم که سخنانی را که درباره این قوم گفته‌ام پس نمیگیرم، زیرا که آنها حقیقت است و برای آنکه به حقیقت

آنها پی ببرید، رنج گرفتاری در چنگ شما را بر خود هموار ساخته‌ام. (۱۰) آری، تا پای مرگ عذاب خواهم کشید، ولی سخنانم را پس نخواهم گرفت، و این سخنان دلیلی علیه شما خواهد بود و اگر مرا بکشید خون بیگناهی را ریخته‌اید و در روز آخرت این نیز شهادتی علیه شما خواهد بود. (۱۱) و اکنون شاه نوح میخواست او را آزاد کند، زیرا از سخن او می ترسید، زیرا که میترسید در محکمه عدل الهی محکوم شود. (۱۲) ولی کاهنان صدای خود را علیه او بلند کردند و او را متهم ساختند و گفتند: او به پادشاه ناسزا گفته است. پس خشم پادشاه علیه او برانگیخته شد و او را سپرد تا به حیاتش خاتمه داده شود. (۱۳) و اما بعد او را گرفته، در بند کردند، آری، او را زنده در آتش انداختند و کشتند. (۱۴) و بدان هنگام که در شعله‌های آتش میسوخت با تضرع به آنان میگفت: (۱۵) زنهار، همانگونه که مرا زجرکش کردید، دودمان شما نیز در آتش بسیاری را زجرکش خواهند کرد و این بدان جهت است که آنان به رستگاری خداوند، خدای خود، ایمان دارند. (۱۶) و چنین خواهد گذشت که شما به سبب گناهان خود به امراض گوناگون مبتلی خواهید شد. (۱۷) آری، و شما به همه گونه کیفر خواهید رسید و درست به مانند رمه‌ای وحشی که از ترس جانوران درنده به این طرف و آن طرف میگریزد، مطرود و متفرق خواهید گشت. (۱۸) و شما در آن روز به دام خواهید افتاد و تسلیم دشمن خواهید شد و به غذایی که من کشیدم و در آتش سوختم گرفتار خواهید شد. (۱۹) و همانطور است که خداوند از کسانی که قوم خود را نابود میسازند این چنین انتقام میگیرد. پروردگارا روح مرا به نزد خود بازده! (۲۰) و اینک وقتی که ایننادی این سخنان را گفت از پا درآمد و در آتش سوخت. آری، در آتش سوخت، زیرا فرامین الهی را انکار نمیکرد و حقیقت سخنان خود را با مرگ خود مختوم ساخت.

باب هیجدهم

ابهای مورمون - آما، حیلان و دیگران را تعمد میدهد - کلیسای مسیح - شاه نوح سپاهی برای نابودی آما و پیروان او اعزام دارد.

(۱) و اما بعد... آما که از چنگ غلامان شاه نوح گریخته بود، از گناهان و

شرارتهای خود توبه کرد و در خفا به نزد مردم رفت و در میان آنان به تعلیم سخنان اینادی پرداخت. (۲) آری، درباره حوادث آینده و رستاخیز مردگان و نجات بندگان که باید به نیروی مسیح و از طریق رنج و مرگ او و رستاخیز و صعود او به آسمان تحقق پذیرد سخن گفت. (۳) و به تعلیم کسانی که سخنان او را میشنیدند پرداخت و او آنان را در خفا تعلیم میداد تا به گوش پادشاه نرسد و بسیاری به سخنان او ایمان آوردند. (۴) و چنین گذشت که آن کسانی که به سخنان او ایمان آوردند به محلی که پادشاه آن را «مورمون» نامیده بود رفتند. این محل در سرحدات سرزمینی بود که گاه به گاه و در بعضی فصول مورد هجوم جانوران وحشی قرار میگرفت. (۵) حال در مورمون چشمه آب پاکی بود و آما به آنجا روی آورد و در کنار آب و انبوه درختهای جوان مستقر شد، جایی که در روز خود را از چشم پادشاه مخفی میداشت. (۶) و چنین گذشت که کسانی که به او ایمان آوردند برای شنیدن سخنان او به آنجا میرفتند. (۷) و چنین گذشت که پس از چندین روز عده زیادی در مورمون برای استماع سخنان آما به دور هم جمع شدند. آری، همه کسانی که به او ایمان آورده بودند برای شنیدن سخنان او گرد هم آمدند و او به تعلیم آنان پرداخت و درباره توبه و نجات و ایمان به خداوند برای آنان موعظه کرد. (۸) و آنگاه خطاب به آنان گفت: بدانید که آبهای مورمون اینجاست (زیرا به این نام خوانده میشود) و اینک شما مشتاق آن هستید که به گله خداوند ملحق شوید و از بندگان او به شمار آئید و حاضرید بار یکدیگر را به دوش کشید تا سبک گردید، (۹) آری، و حاضرید در ماتم دیگران سوگوار باشید، آری، و کسانی را که به دلداری و تسلیت نیاز دارند تسلی بخشید و همیشه و هر جا که هستید تا واپسین دم خداوند را گواه باشید، حتی به فدای حیات خود، تا خدا شما را نجات بخشد و در شمار کسانی باشید که رستاخیز نخستین هستند و حیات جاوید می یابند، (۱۰) اکنون من به شما میگویم: اگر این آرزوی قلبی شماست، پس چه دلیل دارید که به نام خداوند خود تعمید نمی گیرید، که این تعمید بعنوان شهادتی است در برابر خدا که با او پیمان می بندید تا به او خدمت کنید و از احکام او پاسداری کنید، تا او روحش

را هر چه بیشتر بر شما جاری سازد؟ (۱۱) و همین که مردم این سخنان را شنیدند شادی کنان دست زدند و بانگ برآوردند که این آرزوی قلبی ماست. (۱۲) آنگاه آتما دست حیلان را که یکی از نخستین افراد بود گرفت و به آب برد و در آب ایستاد و با تضرع گفت: پروردگارا! روح خود را بر بنده خود ارزانی فرما تا او بتواند با قلبی پاک به انجام این مهم همت گمارد. (۱۳) و وقتی که این سخنان را بر زبان جاری ساخت، روح الهی با او بود و گفت: حیلان، با قدرتی که از طرف خداوند به من تفویض شده است ترا تعمیم میدهم. من شهادت میدهم که تو پیمان بسته‌ای که تا پایان حیات فانی خود به خدمت او گماری، امید است که روح الهی در تو ظاهر شود و از طریق رستگاری مسیح که از آغاز آفرینش تدارک داده شده است به تو حیات جاوید عنایت فرماید. (۱۴) و پس از آنکه آتما این سخنان را گفت، آتما و حیلان هر دو سر بر زیر آب بردند و بعد شادی کنان و سرشار از روح الهی به پا خاستند و از آب بیرون آمدند. (۱۵) و دیگر بار، آتما دست دیگری را گرفت و برای دومین بار در آب رفت و او را مانند دفعه پیش تعمیم داد، ولی او این بار سر خود را به زیر آب فور نبرد. (۱۶) و بدین سان او همه کسانی را که به مورمون آمده بودند تعمیم داد. عده آنان بالغ بر دویست و چهار نفر بود. آری، آنان در آبهای مورمون تعمیم یافتند و سرشار از فیض الهی گشتند. (۱۷) و از آن پس آنان پیروان کلیسای خدا یا کلیسای مسیح نامیده شدند. و چنین گذشت که هر کس که با قدرت و اختیاری که از طرف خداوند تفویض شده بود تعمیم می یافت به کلیسا ملحق میشد. (۱۸) آنگاه آتما با استظهار به قدرت الهی برای هر پنجاه تن، کشیشی بگماشت تا آنان را موعظه بنماید و به تعلیم آنان در باره امور مربوط به ملکوت الهی پردازد. (۱۹) و به آنان فرمان داد تا جز آنچه او تعلیم داده بود و جز آنچه از قول پیامبران مقدس نقل شده بود چیزی تعلیم ندهند. (۲۰) آری، حتی به آنان فرمان داد که چیزی به جز توبه و ایمان به خداوند که قوم او را رهائی بخشیده بود موعظه نکنند. (۲۱) و او به آنان فرمان داد که با یکدیگر نزاع نکنند، بلکه یکدل به آینده بنگرند و با ایمان و تعمیدی واحد قلوب خود را

در وحدت و عشق به یکدیگر پیوند دهند. (۲۲) و این گونه به آنان فرمان داد که به موعظه پردازند و به این ترتیب آنان در زمره فرزندان خدا در آمدند. (۲۳) و او به آنان فرمان داد که حرمت روز سبت را رعایت کنند و آن را مقدس بدانند و نیز همه روز خداوند، سرور خود را سپاس گویند. (۲۴) و او همچنین به کشیشانی که گماشته بود فرمان داد که آنان برای تأمین معاش خود بازوان خویش را به کار اندازند. (۲۵) و يك روز در هفته را به اجتماع اختصاص دهند و به مردم تعلیم دهند و به نیایش خداوند، سرور خود پردازند و نیز تا حدی که برای آنان مقدور بود، دور هم جمع شوند. (۲۶) و کشیشان جهت تأمین معاش خود نباید به مردم متکی باشند، زیرا اجر زحمات آن از فیض خداوند است، که آنان باید با روحیه‌ای قوی و با معرفت الهی و با قدرت و اختیاری که از جانب پروردگار به آنان تفویض شده است به تعلیم مردم پردازند. (۲۷) و همچنین آما به آنان فرمان داد که هر يك از اهل کلیسا باید از دارائی خود انفاق کند، اغنیا باید بیشتر انفاق کنند و از کسانی که بضاعت ندارند جز اندك انتظاری نیست و به تهیدستان باید داده شد. (۲۸) و به این ترتیب آنان باید آزادانه و با نیت خیر از دارائی خود در راه خدا انفاق کنند و به کشیشانی که محتاجند، آری به هر نیازمندی و برهنه‌ای انفاق کنند. (۲۹) و او با فرمانی که از جانب خداوند داشت این مطلب را با آنان در میان گذاشت. و آنان در پیشگاه خداوند به درستی گام بر میداشتند و مطابق نیاز و میل خویش به یکدیگر از ماده و معنوی کمک می کردند. (۳۰) و اينك این حوادث در مورمون روی داد. آری، آبهای مورمون، بیشه‌ای در نزدیکی آبهای مورمون به دیده کسانی که در آنجا به منجی خود معرفت حاصل کردند چه زیبا مینمود. آری، آنان چه خجسته‌اند، زیرا تا ابد در ستایش او نغمه سرائی میکنند. (۳۱) و این حوادث در سرحدات آن سرزمین رخ داد تا به گوش پادشاه نرسد. (۳۲) ولی بدانید همینکه پادشاه به جنبشی در میان مردم پی برد غلامان خود را به میان آنان فرستاد تا مراقب آنان باشند. به این ترتیب روزی که مردم برای اسماع کلام خداوند به دور هم گرد آمده بودند بر پادشاه مکشوف گشتند. (۳۳) و اينك پادشاه گفت که آما مردم را علیه او

شورانده است. از این رو سپاه خود را فرستاد تا آنان را از میان ببرند. (۳۴) و چنین گذشت که آلهما و بندگان خداوند که از آمدن سپاه شاه آگاهی داشتند خیمه‌های خود را برچیده و با اهل بیت خود رهسپار جنگل و بیشه شدند. (۳۵) و تعداد آنان بالغ بر چهار صد و پنجاه تن بود.

کتاب آما

باب پنجم

سخنانی که آما، کشیش بزرگ، به بیروی از فرمان مقدس الهی با امت خود در تمام شهرها و دهات در میان مینهد - حوادث کلیسا را نقل میکند، بی عدالتی را محکوم کرده، بندگان خدا را به توبه دعوت میکند.

(۱) و اما بعد، آما به ابلاغ کلام الهی در دیار خود پرداخت. ابتداء در سرزمین زاراحملا و پس از آن در نواحی دیگر. (۲) سخنانی که با امت خویش در کلیسای زاراحملا در میان نهاد بنا به روایت خود و چنین است: (۳) من، آما، از سوی پدرم، آما، بعنوان کشیش بزرگ کلیسای خدا برگزیده شدم. پدرم از جانب پروردگار قدرت و اختیار داشت تا این مهم را به انجام رساند. اینک من به شما میگویم که او در سرزمینی در سرحدات تافی به تأسیس کلیسائی دست زد، در دیاری که مورمون نامیده شد. آری، او برادران خود را در آبهای مورمون تعمید داد. (۴) و اینک من به شما میگویم که آنها در سایه رحمت و قدرت خدای تعالی از چنگ اقوام نوح رهائی یافتند. (۵) و آنگاه لامانیان آنها را در جنگل به اسارت گرفتند. آری، من به شما میگویم که آنها در اسارت بودند و دگر باره خدای تعالی به قدرت کلام خود، آنها را رهائی بخشید. و ما به این دیار گسیل شدیم. و ما در اینجا و نیز در سراسر این مرز و بوم به تأسیس کلیسا دست زدیم. (۶) و اینک من به شما میگویم، ای برادران من، کسانی که به این کلیسا وابسته‌اید، آیا بقدر کافی خاطره اسارت پدران خود را به ذهن سپرده‌اید؟ و آری، بقدر کافر رحمت و شکیبائی فراوان پروردگار را در حق آنها بخاطر دارید؟ بعلاوه، آیا بقدر کافی بخاطر سپرده‌اید که خداوند جانهای آنها را از دوزخ رهائی بخشید؟ (۷) بدان که پروردگار در قلوبشان دیگرگونی پدید آورد و نیز آنها را از خوابی سنگین بیدار کرد و آنها در بیداری به وجود خداوند پی بردند. آگاه باشید که آن قوم در اعماق ظلمت بسر میبردند، با این حال روانشان به فروغ کلام جاویدان پروردگار منور شد. آری، بندهای مرگ و زنجیرهای

جهنمی به دست و پای آنها پیچیده و فنای ابدی در انتظارشان بود. (۸) و اینک من از شما میپرسم، ای برادران من، آیا آنها دستخوش نابودی گشتند؟ من به شما میگویم خیر، چنان نشد. (۹) و باز میپرسم، آیا بندهای مرگ و زنجیرهای جهنمی که به دست و پای آنها پیچیده بود، گسست؟ من به شما میگویم، بله، چنین شد. روانشان شاد گشت. نغمه عشق به رستگاری را سرودند و من به شما میگویم که آنها از جمله رستگارانند. (۱۰) و اینک از شما میپرسم، با چه پیمانی رهائی یافتند؟ آری، چشمداشت آنها به رستگاری بر چه پایه‌ای بود؟ سبب نجاتشان از بندهای مرگ و نیز زنجیرهای جهنمی چه بود؟ (۱۱) بلی، من میتوانم اینها را بر شما آشکار سازم. آیا پدرم، آلما، به سخنانی که اینادی بر زبان رانده بود، ایمان نیاورد؟ آیا اینادی پیامبر پاکی نبود؟ آیا اینادی به کلام پروردگار سخن نگفت و آیا پدرم، آلما، به آن ایمان نیاورد؟ (۱۲) آری، نیروی ایمان در دلش دگرگونی پدید آورد. اینک من به شما میگویم که این جملگی حقیقت است. (۱۳) و بدانید که او به پدران شما موعظه میکرد و آنها نیز در قلوب خود دگرگونی شگرفی احساس میکردند. با فروتنی به پروردگار راستی و جاوید خود گرویدند و بدان که چون به او وفادار ماندند، رستگار شدند. (۱۴) و اینک من از شما برادران هم کیش خود میپرسم، آیا از طریق روح مولود خدا گشته‌اید؟ آیا نقش او را در سیمای خویش نمی‌یابید؟ آیا این دگرگونی شگرف را در قلوب خود احساس نکرده‌اید؟ (۱۵) آیا به پرودگاری که خالق شماست ایمان نمی‌ورزید؟ آیا از دیدگاه ایمان به آینده نمی‌نگرید؟ آیا میدانید که کالبد فانی جاویدان خواهد گشت و جسم فانی ابدی خواهد گشت. آیا میدانید که روز رستاخیز کالبد فانی به پیشگاه پروردگار فراخوانده میشود که داوری یابد بر طبق اعمالتان در جسم؟ (۱۶) من از شما میپرسم، آیا میتوانید آن روزی را در نظر آورید که پروردگار شما را فراخوانده است میگوید: به سوی من آئید ای خجستگانی که کردارتان در روی زمین پرهیزگارانه بوده است. (۱۷) و یا تصور میکنید که بتوانید در آن روز بدروغ به آفریدگار خود بگوئید: پروردگارا، به سبب کردار پرهیزکارانه خود بر روی زمین از تو طلب آمرزش میکنیم؟ (۱۸) یا

به عبارت دیگر، آیا میتوانید خود را بس گناهکار و نادم در پیشگاه عدل الهی بیابید، در حالی که از تمامی گناهان و تبهکاریهای خویش و سرپیچی از دستورات پروردگار آگاهی دارید؟ (۱۹) من به شما میگویم، آیا میتوانید در آن روز بمانند پارسایان و بیگناهان به پروردگار خود نظر افکنید؟ به شما میگویم، آیا میتوانید سر بلند کنید با نقش خدا در سیمای خیش در آمده؟ (۲۰) من به شما میگویم، آیا میتوانید در اندیشه آمرزش باشید، زمانی که تسلیم فرامین شیطانی هستید؟ (۲۱) من به شما میگویم، در آن روزی آگاه میشوید که دیگر نمیتوانید در زمره رستگاران باشید. چه رستگار کسی است که جامه اش تظہیر و لکه هایش با خون آن کسی پاک گردد که پدرانمان از او سخن گفته اند، خون کسی که با ظهورش، امت خود را از ارتکاب معاصی رهائی خواهد بخشید. (۲۲) و من اکنون از شما میپرسم، ای برادران من، اگر جامه هایتان آلوده باشد از همه گونه ناپاکی باشد در پیشگاه پروردگار چه احساس خواهید کرد؟ بدانید که اینها بر بزهکاریتان دلالت دارد؟ (۲۳) آیا جامه آلوده به خون، گواه بر آدمکشی نیست؟ و آیا دلیل بر آن نیست که اعمالی ناشایست مرتکب شده اید؟ (۲۴) ای برادران من، آیا شما تصور میکنید که منزلت چنین فردی در ملکوت الهی با ابراهیم و اسحاق و یعقوب و یا سایر پیامبران مقدسی که جامه هایشان طیب و ظاهر و پاک و سفید است یکی است؟ (۲۵) من به شما میگویم، چنین نیست، مگر اینکه آفریدگارمان را به کذب متهم سازید یا بپندارید که او در اصل دروغگوست، ما نمیتوانید تصور کنید که تبهکاران در ملکوت آسمانی منزلتی داشته باشند بلکه برعکس از آنجا طرد میشوند، زیرا از فرزندان شیطانند. (۲۶) و اینک من به شما میگویم، برادران من، اگر تحولی در قلب خود احساس کرده باشید، و یا مایل بوده اید سرود عشق به رستگاری را بسرائید، از شما میپرسم، آیا هم اکنون چنین حالتی به شما دست داده است؟ (۲۷) آیا بدون احساس گناه بسوی پروردگار خود گام زده اید؟ اگر امر بر این باشد که در این دم بدرود زندگی گوئید، آیا میتوانید در دل با خود بگوئید که به قدر کفایت فروتن بوده اید؟ که جامه شما با خون مسیح پاک و سفید گشته است؟ که خود آن

است که ظهور میابد تا امت خود را از گناه رهائی بخشد. (۲۸) آیا از بند خودستانی آزاد گشته‌اید؟ هرآینه باز میگویم، اگر چنین نباشد، شما آمادگی آن را ندارید که به پیشگاه پروردگار خود درآئید. بدانید که آمادگی باید فوراً در شما پدیدار گردد، که ملکوت آسمانی نزدیک است و افراد خودستا حیات جاودانه ندارند. (۲۹) و اینک من می گویم، آیا در میان شما کسی هست که از حسد بدور نباشد؟ من به شما میگویم، از آنجا چنین فردی آمادگی ندارد، من میخواهم که او خود را فوراً مهیا سازد، زیرا که وقت آن در شرف فرارسیدن است و او آگاه بر آن نیست و چنین بنده‌ای در زمره بیگناهان نخواهد بود. (۳۰) باز هم به شما میگویم، آیا در میان شما کسی هست که برادران خود را استهزاء کند یا در صدد آزارشان برآید؟ (۳۱) وای بر چنان مردی که آماده نیست. زمان آن فرارسیده که او توبه کند و گرنه رستگار نمیشود. (۳۲) آری، وای بر جمله ستمکاران. خدای تعالی فرموده است: توبه کنید، توبه کنید! (۳۳) بدان که او همه بندگان را به سوی خود فرا میخواند و دست رحمت بر سر آنها میکشد و بدانها میگوید: اگر توبه کنید شما را میپذیرم. (۳۴) آری، او میگوید: به من روی آورید تا از بار درخت حیات بهره‌مند شوید. آری، از نان و آب زندگی به وفور خواهید خورد و خواهید نوشید. (۳۵) آری، به سوی من روی آورید و به کردار پرهیزکارانه دست زنید تا مطرود نگشته به آتش افکنده نشوید. (۳۶) زیرا بدان، وقت آن فرارسیده است که آنهایی میوه نیک را بر نیابرد و یا اعمال پرهیزکارانه را انجام نمیدهد دچار گریه و ماتمی می افتند. (۳۷) ای تبه‌کاران، ای کسانی که به اشیاء بی اعتبار دنیوی دلباخته‌اید، ای کسانی که ادعای تقوی میکنید ولی چون گله‌ای بی شبان به گمراهی کشانده شده‌اید، با آنکه شبان، شما را به سوی خود فرا میخواند و باز هم فرا میخواند، شما به آوای او گوش فرا نمی دهید. (۳۸) اینک من به شما میگویم که شبان مهربان، شما را بسوی خود فرا میخواند. آری، به نام خود یعنی نام مسیح شما را فرا میخواند. هرآینه شما به آوای کسیکه به نامش شما را میخواند گوش فرا ندهید، امت او بشمار نمیآید. (۳۹) اینک اگر امت شبان مهربان نباشید، پس امت کیستید؟ اینک من

به شما میگویم که شیطان، شبان شماست و شما امت او هستید و کیست که این را انکار کند بدانید که من به شما میگویم آن کس که انکار کند کاذب و فرزند شیطان است. (۴۰) زیرا من به شما میگویم که پروردگار منشاء نیکی و شیطان منشاء پلیدی است. (۴۱) بنابراین کسیکه به کار نیک دست میزند، به آواز شبان مهربان گوش فراداده و به او گرویده است، ولی کسیکه مرتکب اعمال زشت میشود، مولود شیطان است، زیرا به وسوسه شیطانی او گوش داده و از او پیروی کرده است. (۴۲) و آن کس که چنین کند، مستحق کیفر اوست. از این رو کیفر آن کسی مرگ است، مرگ از آن چیزی که مقبول درستکاری باشد، زیرا او از بهر کارهای نیک مرده است. (۴۳) و اینک ای برادران من، میخواهم که جملگی به من گوش فرادهید چه با شما از صمیم دل سخن میگویم. من به زبانی ساده با شما سخن گفته‌ام که مرتکب گناه نشوید، به عبارت دیگر طبق دستور پروردگار با شما سخن گفته‌ام. (۴۴) به من فرمان داده شد که به پیروی از نظام مقدس الهی، که در مسیح است، این گونه با شما سخن گویم. آری، مرا فرمان چنین است تا در برابر این قوم بپا خاسته، روایات پدران خود را درباره رویدادهای آینده تصدیق کنم. (۴۵) ولی سخن به اینجا ختم نمیشود. آیا نمیپندارید که من خود به این امور واقفم؟ اینک من شهادت میدهم که به آنچه بر زبان آورده‌ام، واقفم و جملگی حقیقت دارد، و نمیپندارید که به درستی آن روایات چگونه آگاهی دارم؟ (۴۶) اینک من به شما میگویم که روح القدس این مقال بر من آشکار ساخته است. بدانید که پس از روزها روزه گرفتن و عبادت توانستم به درک این حقایق برسم و حالا به یقین میدانم که آن جمله حقیقت است. زیرا خدای تعالی بوسیله روح القدس مرا بر این آگاه ساخت و این وحی است که بر من نازل شده است. (۴۷) و بعلاوه من به شما گویم که به من چنین الهام شده که روایات پدرانمان عین حقیقت است، بر طبق روح نبوت که در من است که همچنین بوسیله الهام روان خدا نشان داده میشود. (۴۸) من رجاء واثق دارم که پیشگوئیهایم درباره آینده درست است و به شما میگویم که به یقین عیسی مسیح ظهور خواهد کرد. آری، پسر و یگانه فرزند پدر که سرشار از فیض و

رحمت و عدالت است. بدان که مسیح ظهور میکند تا مردم جهان را از گناه رهایی بخشند. آری، گناه بندگانی که با استواری به او می‌گروند. (۴۹) اکنون به شما می‌گویم مرا برای اجرای این فرمانی گماشته‌اند تا برای همه برادران عزیز خود و ساکنان این دیار موعظه کنم. آری، تا بر جملگی خلق موعظه کنم، پیر و جوان، در بند و آزاد. آری، با شما سالخورده‌گان و میانسالان و جوانان سخن می‌گویم. آری، تا به آنها هشدار دهم که باید توبه کنند تا از سر نو مولود گردند. (۵۰) آری، بدین سان روح القدس به جمله بندگان خدا می‌گوید: توبه کنید که ملکوت آسمان نزدیک است. آری، پسر خدا با تمام جلال و اقتدار و عظمت و سلطه خود ظهور میکند. آری، برادران عزیز به شما می‌گویم که به گفته روح القدس، شکوه سلطان آسمان و زمین بزودی در میان ابنای بشر پرتو افکن خواهد گشت. (۵۱) و نیز روح القدس به من گفت: آری، با صدائی رسا بر من بانگ زند و می‌گوید که گام فراتر گذارم و به بندگان خدا بگویم: توبه کنید والا هرگز وارث ملکوت آسمان نتوانید شد. (۵۲) و باز به شما می‌گویم که بنا به گفته روح القدس تبر بر ریشه درخت است. تا درختی که بارش نیکو نباشد ریشه کن گردد و به آتش افکنده شود. آری، آتشی که خاموش نگردد و حتی نیز سستی نگیرد دریاب و بخاطر بسیار که این سخن روح القدس است. (۵۳) و اینک ای برادران عزیز، من به شما می‌گویم: آیا شما را یارای ایستادگی در برابر این حقایق است؟ آیا می‌توانید آنها را نادیده انگارید و قدوس را در زیر پای خود لگد کوب کنید؟ آیا شما را یارای خودستائی است؟ آری، هنوز به پوشیدن جامه فاخر اصرار می‌ورزید؟ آیا هنوز به اشیاء بی ارزش دنیوی و دارائی خود دل بسته‌اید؟ (۵۴) آری، هنوز در این پندار که بر دیگران برترید اصرار می‌ورزید؟ آیا در ایذاء برادران خود پافشاری می‌کنید؟ برادرانی که با فروتنی در راه مقدس الهی گام نهاده و به کلیسا روآور شده‌اند و روح القدس آنها را تقدیس کرده است و بسبب کردار نیکشان شایسته رحمت میدانند؟ (۵۵) آری، آیا هنوز از فقراء و مستمندان رومی گردانید و از برای کمک به آنان دریغ می‌ورزید؟ (۵۶) و بالاخره ای کسانی که در تبه‌کاری اصرار می‌ورزید، من به شما می‌گویم، ریشه کن

خواهید گشت و در آتش خواهید سوخت، مگر آنکه بی درنگ توبه کنید. (۵۷)

من اينك به شما ميگويم، اي كساني كه مايليد به نداي شبان مهربان گوش كنيد، از جمع تبهكاران دوري جوئيد، از آنها جدا شويد و دست خود را به اشياء ناپاك آنان آلوده نسازيد و بدانيد كه نام تبهكاران محو ميگردد و در شمار نام پرهيزگاران نخواهند بود و كلام پروردگار تحقق ميپذيرد كه ميگويد: نام تبهكاران با نام بندگان من آميخته نتواند گشت. (۵۸) زيرا نام پرهيزكاران در دفتر حيات ثبت است و من به دست خود ميراثي به آنان عطاء ميكنم. و اينك اي برداران، شما را در انكار اين چه سخن است كه بر زبان آرید؟ من به شما ميگويم اگر در رد اين چيزي بگوئيد، همانا بي اثر است، زيرا كلام پروردگار نافذ خواهد بود. (۵۹) پس شبان از بهر چيست؟ شباني كه با داشتن پيروان بسيار به مراقبت از آنها همت ميگمارد و نميگذارد گرگي بدرون جمع آنها راه يافته، آنها را بدرد درياب، اگر گرگي به جمع او راه يابد، آيا به بيرونش نمي راند؟ آري، سرانجام اگر از دستش برآيد او را از ميان ميبرد. (۶۰) و اينك به شما ميگويم كه شبان مهربان شما را فرا خوانده است. اگر به بانگ او گوش فرا دهيد، شما را به جمع خود راه خواهد داد و شما امت او ميشويد و به شما فرمان ميدهد، نگذاريد گرگ گرسنه به درون شما راه يابد تا مبادا شما را بيازارد. (۶۱) و اينك من، آلما، به زباني كه پروردگارم فرمان داده است به شما امر ميكنم كه سخنانم را بكار بنديد. (۶۲) اين سختم با كساني كه به كليسا تعلق دارند، دستوري است، اما از كساني كه به كليسا تعلق ندارند دعوت ميكنم و آنها را فرا ميخوانم كه بيايند و از براي توبه تعميد كنند، تا آنان را نيز از بار درخت حيات نصيبي رسد.

باب يازدهم

دادرسان و كارمزد آنها - مسكوكات و اوزان نافيان - سركوبي زيزروم بدست آمولك.

(۱) در شريعت موصايا رسم بدین جاری بود که دادرسان و یا افرادی که به سمت قاضی منصوب میگشتند در ازای وقتی که برای رسیدگی به مراعات صرف میکردند، کارمزدی دریافت مینمودند. (۲) هرگاه کسی به دیگری مدیون بود و دین خود را نمیپرداخت از او به نزد قاضی شکایت میشد و قاضی با

استفاده از اختیارات خود مأمورانی از پی بدهکار میفرستاد تا او را به دادگاه احضار کنند و قاضی بر طبق قانون و بر اساس مدارکی که علیه متهم تسلیم شده بود دآوری میکرد و بدین ترتیب بدهکار ناگزیر به پرداخت دین خود میشد. در صورت استنکاف دار و نداشتن را ضبط میکردند و یا او را به نام دزد و سارق از قبیله خود طرد مینمودند. (۳) قاضی در ازای وقتی که صرف دادرسی میکرد، کارمزدی دریافت داشت. طبق قانون در ازای يك روز کار يك سنين طلا، یا يك سنوم نقره که معادل يك سنين طلاست، به او پرداخت میشد. (۴) اينك نام مسكوكات مختلف طلا و نقره بر حسب ارزش آنها به شرحی است که در زیر میآید. نام این مسكوكات را تبار نافیان تعیین کرده‌اند، زیرا آنها به شیوه یهودیان ساکن اورشلیم محاسبه نمیکردند و اوزان آنها با یهودیان متفاوت بود. از اینرو هر نسل بر اساس شرایط و تمایلات قبیله‌ای در طرز محاسبه و اوزان تغییراتی میداد تا زمان سلطه داوران که بدست شاه موصایا تأسیس گردید. (۵) واحد پول آنها از این قرار است: سنين طلا، سئون طلا، شوم طلا و لیمانه طلا. (۶) سنوم نقره، امنور نقره، ازرم نقره و ائتی نقره. (۷) ارزش يك سنوم نقره برابر يك سنين طلا بود که با يك پیمانانه جو، یا غلات دیگر، مبادله میشد. (۸) سئون طلا دو برابر سنين. (۹) شوم طلا دو برابر سئون. (۱۰) ارزش لیمانه برابر مجموع ارزش آنها. (۱۱) امنور نقره برابر دو سنوم. (۱۲) ازروم نقره برابر چهار سنوم. (۱۳) اتی برابر مجموع ارزش آنها. (۱۴) اينك ارزش اوزان و مسكوكات کوچکتر: (۱۵) شیلون برابر نصف سنوم. بنابراین شیلون معادل نصف ارزش يك پیمانانه جو. (۱۶) شیبلام نصف شیلون. (۱۷) لیاح نصف شیبلام (۱۸) در روش محاسبه این ترتیب عددی بکار میرفت. (۱۹) انتون طلا برابر سه شیلون. (۲۰) هدف دادرسان در این کار بیشتر سودجویی بود، زیرا که کارمزدشان بستگی به وقتی داشت که صرف دادرسی میکردند. از این رو مردم را به شورش و انواع اغتشاش و بزهکاری تحریک میکردند تا مرافعات زیاد شود تا نسبت به حجم بیشتر دعوای مورد بررسی، پول بیشتری اخذ کنند. و به این ترتیب مردم را بر ضد آلما و امولك شوراندند. (۲۱) و زیرروم بدین سان از

امولك پرسش آغاز کرد: آیا به سؤلاتی چند که از تو دارم پاسخ میدهی؟ زیزروم که در حیلہ شیطنانی خبره بود و میتوانست حق را باطل کند، خطاب به امولك گفت: آیا تو حاضری به سؤلاتی چند که از تو دارم جواب میدهی؟ (۲۲) امولك در پاسخ گفت: بلی، اگر با روح الهی که در من است سازگار باشد، والا دم فرو میبندم. زیزروم خطاب به او گفت: اینك این شش تا انتی نقره را از من بستان. اگر وجود خدا را منکر شوی آنها را به تو می بخشم. (۲۳) امولك گفت: ای زاده ابلیس، چرا مرا اغوا میکنی؟ مگر نمیدانی که پرهیزکاران تسلیم چنین وسوسه‌هایی نمی‌شوند؟ (۲۴) تو میپنداری که خدائی وجود ندارد؟ من به تو میگویم، چنین نیست. تو میدانی که خدائی هست، اما به مالت بیشتر دل باخته‌ای. (۲۵) و حالا تو در حضور خداوند به من دروغ گویی. تو به من گفتی: این شش انتی را که مبلغی است گزاف از من بستان، در حالی که دلت میخواست آنرا از برای خویش نگهداری. تنها آرزویت آن بود که من وجود خدای راستین و پاینده را منکر شوم تا بدینسان موجب تباہی من گردی. و اینك بدان که به سبب این گناه عظیم کیفر خواهی دید. (۲۶) و زیزروم به او گفت: تو میگویی خدائی راستین و پاینده وجود داری؟ (۲۷) امولك گفت: آری، خدائی راستین و پاینده وجود دارد. (۲۸) زیزروم پرسید: مگر بیش از يك خدا هم هست؟ (۲۹) او در پاسخ گفت: خیر. (۳۰) زیزروم باز پرسید: تو این موضوعها را از کجا مدانی؟ (۳۱) او پاسخ داد فرشته‌ای آنها را بر من هویدا ساخته است. (۳۲) زیزروم بار دیگر پرسید: کیست آن که ظهور میکند؟ آیا او پسر خداست؟ (۳۳) پاسخ داد: بلی. (۳۴) زیزروم گفت: آیا او امت خود را در گناهان رهائی خواهد بخشید؟ امولك گفت: من به تو میگویم که او چنین نخواهد کرد، چه او سخن خود را نقض نمیکند. (۳۵) اینك زیزروم به مردم روی کرد و گفت: این سخنان را خوب بخاطر بسپارید. او میگوید خدا یکتاست و در عین حال از ظهور پسر خدا سخن میگوید که امت خود را رهائی نمیبخشند، گویی که قادر است بر خدا فرمان دهد. (۳۶) اینك امولك بار دیگر به او میگوید: بدان که سخن تو دروغی بیش نیست، زیرا به ادعای تو گویا من گفته‌ام: قادرم به خدا